



Jetzt fahre ich zum See. Sein Wasser ist blau wie der Himmel.
Die Gummistiefel von Fischer Pit auch. Seine Eimer sind voller
Fische. Ich helfe Pit beim Tragen. Dafür schenkt er mir
seine Mütze. Sie passt prima!

حالا به کنار دریاچه می‌روم. آب دریاچه مثل آسمان آبی است. چکمه‌های پلاستیکی پیش
ماهیگیر هم همینطور. سطل‌های او پر از ماهی هستند. من در حمل آنها به بیت کمک
می‌کنم. به جای آن کلاهش را به من هدیه می‌دهد.
کلاه کاملاً اندازه سرم است عالی!



blau

آبی



das Wasser

آب



die Gummistiefel (pl.)

چکمه‌های پلاستیکی



die Wollmütze

کلاه کاموایی



die Karotte

هویج



die Entenfüße (pl.)

پاهای اردک



der Kürbis

کدو تبلی



orange

نارنجی

Auf einmal watscheln ein paar Enten vorbei. Sie haben orange Füße. Zurück
in unserem Garten ernte ich eine Karotte für mein Kaninchen. Es hat immer
Hunger. Aber Kürbisse fristet es nicht. Mama kocht mir daraus Suppe.

نگاهن چند تابی از دک تلوتلخ خوران از آنچا می‌گذرد. آنها پاهای نارنجی رنگ
دارند. هنگام برگشت به ناچمنان، یک هویج برای خرگوش می‌چینم، او همیشه
گرسنه است. اما کدو تبلی نمی‌خورد. مامان برای من با کدو سوب درست می‌کند.

